

گفت و گوی اختصاصی «نصر» با "احد ملازاده" پیشکسوت عرصه مطبوعات/

خاطرات "ملازاده" از جنگ جهانی دوم تا مصاحبه با جهان پهلوان تختی

نصر: تبریز، خیابان امام خمینی، پایین تر از میدان ساعت، روبروی تربیت، «کتاب فروشی کیهان»...

برای مشاهده عکس در ابعاد اصلی، بر علامت ذره بین روی تصویر کلیک نمایید



به گزارش سرویس فرهنگ و هنر نصر، کتاب فروشی نام آشنایی که از سال های دور تا به امروز تک تک روز های تاریخی تبریز را شاهد بوده و چه بسا به حال روز های خونین تبریز گریسته و همراه شادی های مردم خنده بر لب آورده است.

مغازه ای 30 متری که چه خبرها و حرف های تاریخی را در دل خود گنجانده است، نگاه دیوارهایش همانند مدیر خود خسته و پر معنا است اما با قوتی که آن را 6 دهه زنده نگاه داشته است؛ البته چند سالی است که کرکره های این مغازه پر رمز و راز به دلیل کهولت سن یار دیرین خود چشم بر هم گذاشته بود.

نام و آوازه این کتاب فروشی را که شنیدیم، بر آن شدیم تا دیداری با مدیر پیشکسوت اش داشته باشیم. در واپسین روز های بهاری دیداری را تازه کردیم که خاطرات شیرین بسیاری را بر جای گذاشت، "احد ملازاده" مدیر کتابفروشی کیهان پس از سه سال به مغازه ی پر خاطره خود قدم نهاد و جانی تازه به آن بخشید.



با ورود "احد ملازاده" به مغازه قدیمی خود، خیل عظیمی از اصناف و کسبه و همچنین اهالی منطقه تربیت تبریز با دیدن وی در مغازه اش برای دیدار با او به سوی مغازه سرازیر شدند، نکته جالب دیدارهای کوتاه اهالی با وی بازگشایی خاطراتی بود که بین خودشان زمزمه می کردند و گاهی نیز خنده ای بلند را سر می دادند.

بسیاری از چشمانی که با دیدن او براق شدند خنده را نیز به روی لب هایشان جاری می کرد، گاهی نیز از شدت تعجب با عبارت « حاج احد آقا کجا بودی؟ چشمان به زیارتت روشن » برای روبوسی جلو می آمدند.

در ادامه این گزارش قبل از نگارش گفت و گوی دلنشین با "احد ملازاده" به شرح کوتاهی از زندگی این مرد مهربان می پردازیم.

احد ملازاده به سال 1312 در خیابان مارالان تبریز چشم به جهان گشود، وی فرزند خانواده ای فرهنگی و اهل قلم است که از دیرباز شهره در حسن خلق و ادب دارند.

خانواده ملازاده که دارای 5 فرزند پسر و 3 فرزند دختر بود، هر پنج فرزند پسر را در حوزه مطبوعات و کتاب به صورت ویژه ای پروراند. پسر بزرگ خانواده "حمید ملازاده" (محقق، نویسنده، ناشر، روزنامه نگار و پدر مطبوعات نوین آذربایجان بود) مشوق و پیشرو اصلی "احد ملازاده"، وی از سال 1333 سرپرستی روزنامه کیهان را در آذربایجان شرقی به عهده گرفت و پس از نیم قرن فعالیت در این عرصه، در سال 1388 دار فانی را وداع گفت.



ملازاده از دوران نوجوانی با برادر خود به حرفه روزنامه‌فروشی پرداخت و برای فروش روزنامه‌های تهران از قبیل کیهان و اطلاعات با "سید اسماعیل پیمان" و فرزندش "سید جواد پیمان" که نمایندگی روزنامه‌های تهران را داشتند آشنا و این همکاری دوستی عمیق و ریشه‌داری بین این دو خانواده را سبب شد.

وی با همکاری برادر بزرگ خود در سال 1332 کتابفروشی فعلی خود را بنا نهاد و همزمان به روزنامه‌نگاری و همچنین فروش کتاب و روزنامه ادامه داد.

کتابفروشی کیهان از سال 1332 تا یک دهه گذشته محفل انس شاعران، ادیبان و سیاستمداران بزرگ تبریز بود. این کتابفروشی که در میان بسیاری از مردم شناخته شده است، حال چند سالی است که به دلیل کهولت سن دوست قدیمی از میزبانی مهمانان خود بازمانده است.

خیابان امام خمینی تبریز یکی از مناطقی است که رویدادهای فرهنگی و سیاسی بسیاری را نظاره‌گر بوده است، در راستای پیاده‌گذر تربیت، کتابفروشی‌های قدیمی را می‌توان دید که منبع بزرگی از کتب تاریخی، سیاسی و هنری هستند، کتابفروشی کیهان نیز یکی از این کتابفروشی‌هایی است که به قدمت فعالیت خود، مخاطبان خاص خود را داشته است.

پس از برقراری ارتباط با خانواده ملازاده برآن شدیم تا با "احد ملازاده" علی‌رغم سختی‌های جسمانی که برای او وجود داشت دیدار کنیم و میهمان آغوش پر مهر او باشیم.

وقتی با او از خاطرات دوران جوانی و فعالیت‌های مطبوعاتی‌اش سخن به میان آوردیم، اولین شخصی که نام او را در میان صحبت‌هایش زمزمه می‌کرد، "حمید ملازاده" برادر بزرگش بود، وی در این مورد تأکید می‌کرد: اگر کمک‌ها و تشویق‌های برادرم نبود قطعا من در حرفه خود آنچنان موفق نبودم، من تا مقطع نهم متوسطه تحصیل کردم اما خود را با کتاب‌هایی که همراه با برادرم مطالعه می‌کردم سیراب می‌ساختم.

در میان خاطرات دوران تحصیلش، نامی آشنا به گوش خورد، نامی که ادبیات جهان را با قلم ظریف و متبحرش حیران خود ساخت، "غلامحسین ساعدی"، همنشین دوران مدرسه ملازاده! زمانی که از او سخن به میان آورد گویی او را در کنار خود می‌دید، حقیقتاً شوق رفاقت نفسی تازه به روزنامه‌نگار دیرینه ما داد زمانی که خاطره‌آشنایی خود و ساعدی را ذکر می‌کرد.



Photo: Neda soleymani

ملزاده آشنایی خود با ساعدی را اتفاقی آرامش بخش در روزهای پرتلاطم جنگ جهانی دوم خواند و گفت: دکتر ساعدی را من از سال 1320 یعنی زمان جنگ دوم جهانی می‌شناختم. با هم در یک نیمکت می‌نشستیم، پسر شاداب و سرحالی بود. از همان موقع فردی درس‌خوان و با استعداد بود و علاقه‌ی زیادی به داستان‌نویسی داشت. همیشه سعی می‌کرد مطالب جدیدی را سر درس و در کلاس برای بچه‌ها مطرح کند.

در سال 1324 و در زمان حکومت پیشه‌وری در آذربایجان کتاب‌های درسی به زبان ترکی تدریس می‌شد. خواندن این کتاب‌ها برای دانش‌آموزان خیلی سخت و دشوار بود. چون قبل از آن سابقه نداشت در مدارس به زبان ترکی تدریس شود. خود آموزگاران در تدریس دچار مشکل می‌شدند. البته حالا هم آنهایی که با زبان ترکی سروکاری ندارند، می‌دانند که به دلایلی خواندن و نوشتن به زبان ترکی چقدر مشکل است. به هر حال آن روز سر کلاس درس بودیم که اطلاع دادند "محمد بی‌ریا"، وزیر فرهنگ وقت برای بازدید به کلاس ما می‌آید.



Photo: Neda soleymani

همه مرتب نشستیم و کلاس نیز آماده شد. وقتی "بی‌ریا" به کلاس ما آمد مشغول خواندن شعر بود، عبارت شعر به زبان ترکی تقریباً چنین مضمونی داشت: من ندیریم/من دیرم اولکه نیزده پانسین علمین چراغی/ابدیجه سونسون جهالتین اوجاقي. که به فارسی اینگونه است: من چه می‌گویم/من می‌گویم در دیار شما چراغ علم روشن گردد/وتا ابد اجاق و آتش جهالت خاموش گردد. بی‌ریا خطاب به دانش آموزان گفت: هر کس شعر مرا درست بخواند جایزه می‌گیرد. بعد با اشاره به شاگردان دوباره ادامه داد: چه کسی می‌تواند خوب بخواند؟

تصور کنید در حضور یک وزیر خواندن شعر ترکی و آن هم شعری که سروده‌ی خود اوست چقدر دشوار می‌تواند باشد. غلامحسین ساعدی که کودکی خردسال بود دست بلند کرد و اعلام آمادگی کرد. باید درست می‌خواند چراکه سراینده‌ی شعر در کنارش ایستاده بود. با استعداد زیادی که داشت شعر را با صدایی رسا و بدون غلط تا آخرین سطرش خواند. او به‌قدری این شعر را زیبا خواند که خود وزیر برایش کف زد. پس از آن سر صف با مراسم خاصی جایزه‌ای به او دادند. هنگام سخنرانی در مراسم تجلیل، بی‌ریا به معلم ما گفت این دانش آموز آینده‌ی روشنی دارد. پیش بیتی او درست بود، ساعدی لایق بهترین‌ها بود!



ملازاده گویی از همان دوران کودکی همنشینی با اصحاب علم و ادب را به سبب نگاه روشن و ذهن ادبی خود در ضمیمه حیات خویش داشته است، چراکه پس از دوران تحصیل و برپایی کتابفروشی خود میزبان بسیاری از اهالی ادب و فرهنگ نظیر استاد شهریار، استاد نظمی و ... بوده است.

این پیشکسوت حوزه مطبوعات در حین سخنان خود عکس‌های بسیار جالبی از دوران خبرنگاری خود نشان داد و در مورد آن‌ها توضیح مختصری به این شکل داد: در دوران جوانی من خبرنگار حوزه سیاسی و اقتصادی روزنامه کیهان بودم، البته باید این نکته را ذکر کنم که در آن دوران کار بسیاری از خبرنگاران نقد عملکرد دولت بود، چراکه مردم آن زمان مشکلات عدیده‌ای به جهت عملکرد ضعیف دولت متحمل می‌شدند، در میان این عکس‌ها خاطرات متعددی در ذهنم زنده می‌شود، دیدار با پهلوان تختی یکی از زیباترین مصاحبه‌هایی بود که در آن دوران به آن پرداختم.



در جریان گفت و گو با ملازاده سیر سخن به خط حیات مطبوعات به خصوص انتشار روزنامه در کشور کشیده شد، وی در این ارتباط گفت: متأسفانه با اینکه نحوه انتشار و چاپ روزنامه نسبت به سال های گذشته بهبود یافته اما سرانه مطالعه روزنامه در کشور به شدت کاهش یافته است، من علت عمده این جدایی را دل مشغولی های جدید از جمله تلفن همراه می دانم، پیشرفت تکنولوژی مفید است اما نه به قیمت از دست دادن فرهنگ مطالعه کتاب، روزی در کنار این مغازه صدای کودکانی که دست پدران خود را کشان کشان به طرف کتاب خریدن به گوش می رسید اما تنها چیزی که امروزه از کودکان نمی توان شنید پیشنهادی برای خرید کتاب است.

احد ملازاده در پایان سخنان خود، تنها یک عبارت را برای نسل جوان آرزو کرد و گفت: امیدوارم جوان هایمان قدر کلمات نوشته شده کتاب ها را به طور عمیق درک کنند، چراکه از پس کلمه به کلمه نویسنده زندگی پر فراز و نشیبی گذشته است، ما ملزم هستیم تا فرهنگ خود را با مطالعه و ادامه مسیر نویسندگان بزرگ حفظ کنیم.